

بمرد. این واقعه در کتب اخبار نقل شده است.

طبری گوید: جذیمه به‌رأی برتر از همه ملوک عرب بود. نیز در رزم و حزم سرآمد همگان بود. او نخستین کسی است که در سرزمین عراق به قدرت رسید و لشکرکشی کرد. و چون به برص مبتلی شده بود او را از باب اجلال و ضاح می‌گفتند. منازل او میان حیره و انبار و هیت و نواحی آن و عین‌التمر و اطراف بادیه تا غمیر^۱ و قطقطانه و خفیه^۲ بود. از هر طرف خراج‌ها همراه با مردم به‌جانب او روان بود. زمانی با طسم و جدیس، در سرزمینشان یمامه، نبرد کرد. حسان بن تیج اسعدایی کرب آگاه شد که جذیمه آنان را در منزلگاه‌هایشان در یمامه فرو کوفته است، پس با سپاهی که همراه داشت راه بر جذیمه بگرفت و او را به‌زیمت فرستاد. بیشتر نبردهای جذیمه با اعراب عاربه بود. گگاه نیز غیگویی می‌کرد و مدعی نبوت می‌شد.

منازل ایاد در عین اباغ بود. اباغ نام مردی از عمالقه بود که در آنجا فرود آمده بود و آن مکان را بدو می‌نامیدند. جذیمه همواره با آنان در نبرد بود تا آنگاه که پای مسالمت و صلح در پیش نهادند. در قبیله ایاد جوانی لخمی بود بس زیباروی، به‌نام عدی بن نصر بن ربیع بن عمرو بن الحارث بن سعود^۳ بن مالک بن عمم^۴ بن نمارة بن لخم. جذیمه آن جوان را طلب داشت آنان از فرستادن او سر باز زدند، جذیمه تهدید به جنگ کرد. ایادیان کسی را فرستادند تا آن دو بت را که در نزد جذیمه بود و بدانها در دعا و استسقاء توسل می‌جست، بدزد و او چنین کرد. آنگاه پیام دادند که آن دو بت در نزد آنان است و بدان شرط که از نبرد انصراف جوید، آن‌ها را باز پس خواهند داد. جذیمه گفت شرط را می‌پذیرد در صورتی که با آن دو بت عدی بن نصر را نیز روانه دارند. آنان نیز چنان کردند. چون عدی بن نصر آمد او را خاص خود ساخت و شرابدار خود نمود. رقاش خواهر جذیمه دل‌باخته عدی گردید و برای او پیام فرستاد. عدی گفت که از جذیمه بیمناک است. رقاش گفت: چون شراب در او گیرد مرا از او خواستگاری کن و حاضران را به شهادت گیر. عدی چنین کرد و همان شب با رقاش همبستر شد. روز دیگر در حالی که خویشتن را خوشبو کرده بود نزد جذیمه رفت. جذیمه از او به‌شک افتاد عدی ماجری بازگفت. جذیمه از شدت تأسف دست به دندان گزید. و عدی بگریخت چنانکه هیچ اثری از او برجای نماند. پس جذیمه، مایه‌ها را در اشعاری مشهور از خواهر پیرسید و او حقیقت را بگفت و برادر از تقصیرش بگذشت. عدی نزد خویشاوندان مادری خود قبایل ایاد بماند تا بمرد. رقاش از او فرزندی آورد و او را عمرو نامید. عمرو نزد دایی‌اش جذیمه پرورش یافت. جذیمه او را نیکو می‌داشت. ناگاه جن عاشق او شد و پسر از دیده‌ها ناپدید گردید و جذیمه همه‌جا از او سراغ گرفت تا آنگاه که دوتن از عتقاء، از قضاعه موسوم به مالک و عقیل فرزندان فارح بن مالک بن قین نزد او آمدند تا برخی هدایا بدو تقدیم دارند آن دو عمرو را در راه خود یافتند که سخت بدحال شده بود. از

۱. عمق.

۲. جفته.

۳. مسعود.

۴. عمرو.

او پرسیدند کیست، او نام و نسب خود بگفت. آن دو در ترفیه حالش سعی کردند و او را به حیره نزد جذیمه آوردند. جذیمه و مادر عمرو هر دو خشنود شدند، جذیمه از آن دو خواست که چیزی طلب کنند. آندو خواستار منادمت او شدند، جذیمه آنان را ندیم خود ساخت. تا آنجا که به آنان مثل زدند و گفتند: ندیمان جذیمه. این داستان در کتب اخباریان با تفصیل بیشتری آمده است.

طبری گوید: پادشاه عرب در سرزمین حیره و مشارف شام، عمرو بن ظرب بن حسان بن اذینه^۱ بن السمیدع بن هویر^۲ العملاقی بود. میان او و جذیمه نبردهایی بود که در یکی از آن نبردها عمرو بن ظرب کشته شد و سپاهش پراکنده گردید. پس از او دخترش زیبا موسوم به نائله به جای او نشست. سپاهیان او، بقایای عمالقه از اهراب عاریه^۳ نخستین بودند و نیز از ترید^۴ و سلیح فرزندان حلوان و همه کسانی که از قضاعه با آنان همراه بودند. زیبا در ساحل غربی فرات زندگی می کرد و در آنجا قصری برآورد. او به هنگام بهار در بطن النجار^۵ می ماند و در تابستان به تدمر می رفت. چون حکومتش نیرو گرفت بر آن شد که انتقام خون پدر خود را از جذیمه بستاند. پس کسی را نزد او فرستاد و او را به خواستگاری خود ترغیب کرد و گفت که او زنی است که جز پادشاه کسی شایسته او نیست و باید دو کشورشان با هم یکی گردد. جذیمه به طمع افتاد. قوش با او موافقت کردند ولی یکی از آنان به نام قصیر بن سعد بن عمرو بن جذیمه بن قیس بن ربیع^۶ بن نماره بن لخم. با او مخالفت ورزید. او مردی دوراندیش و نیکخواه بود، او را از این کار برحذر داشت. جذیمه سخن او را پذیرفت و با خواهرزاده خود عمرو بن عدی مشورت کرد و موافقت نمود. جذیمه او را به جای خود نشاند و عمرو بن عبدالجن را سردار سپاه خود نمود و روانه شد. و در ساحل غربی فرات پیش رفت تا در رحبه مالک بن طوق فرود آمد. در آنجا دسته ای از سپاه زیبا به استقبالش آمد. قصیر به او گفت: اگر این سواران گرداگردت را گرفتند، بدان که خدعه ای در کار است در این حال بر اسب و عصا سوار شو و گویند که کس بر او پیش نمی گرفت. اما سواران گردش را گرفتند و جذیمه بر زیبا داخل شد و زیبا در آنجا رگ های بازوهای او را قطع کرد و خونش روان شد تا بمرد.

قصیر نزد عمرو بن عدی آمد و قوش نزد او، آمد و شد داشتند. جماعتی از ایشان هم به عمرو بن عبدالجن گرایش داشتند ولی قصیر از کوشش باز نایستاد تا همگان سر بر خط عمرو بن عدی نهند. آنگاه از او خواست تا انتقام خون دایی خویش را از زیبا بستاند. زن کاهنه ای نشانه های عمرو را به زیبا داده بود و او را از عمرو برحذر داشته بود. زیبا مردی صورتگر را فرستاد تا تصویر عمرو را در جمیع حالاتش برایش بکشد. مرد صورتگر خود را به عمرو رساند و بی آنکه شناخته آید خود را در زمره اطرافیان درآورد. و صورت هایی را که کشیده بود، نزد زیبا آورد. زیبا از عمرو بیمناک شد

۴. لهد.

۳. عاد.

۲. هویر.

۱. اذینه.

۶. اربی.

۵. المجاز.

و دانست که هلاکش به دست او خواهد بود. آنگاه فرمود تا از مجلسش تا دژی که در درون شهر بود، نقبی کنندند. از آن سو، قصیر عمرو را واداشت تا نوک بینی او را برید و به شکایت نزد زباه آمد و گفت که عمرو، او را متهم ساخته که در قتل دایی اش جذیمه، دخالت داشته است و از زباه خواست که او را به خدمت خود بپذیرد. زباه نیز او را گرامی داشت و از نزدیکان خود نمود. چون قصیر دریافت که اعتماد زباه را به خود جلب کرده است از او خواست تا به جانب عراق به تجارتش بفرستد. زباه خشنود شد و مالی و اشتری چند به او داد. قصیر به عراق آمد و عمرو بن عدی را در حیره دیدار کرد. عمرو، نیز کالایی کرماند، آن سان که زباه را خرسند سازد، با او روانه ساخت. چون قصیر با آن مال بیامد اعتماد زباه بدو افزون شد. دفعه سوم که قصیر نزد زباه باز آمد چند تن از مردان کارزار که عمرو بن عدی نیز در میان آنان بود در جوالها پنهان شده بودند. پس قصیر پیش آمد و زباه را به بازگشت به کاروان و آوردن آنهمه طرائف بشارت داد. زباه بیرون شد و از آنهمه بار که بر اشتران نهاده بودند ناخشنود شد. چون کاروان به میان شهر رسید، اشتران را خوابانیدند و مردان بیرون آمدند عمرو به جانب نقب دوید و بر در آن بایستاد و مردان شمشیر در اهل شهر نهادند. زباه به جانب نقب دوید. عمرو را بر در نقب ایستاده دید. عمرو شمشیر بر او زد و او را بکشت و هر چه توانست از شهر به غارت برد و بازگشت.

طبری گوید: عمرو بن عدی از میان پادشاهان عرب نخستین کسی است که حیره را منزلگاه ساخت و نخستین کسی است از ملوک عرب در عراق که مردم حیره نام او را در کتابهای خود یافته اند و بدو انتساب جویند. و ایشان پادشاهان آل نصر هستند. عمرو بن عدی همچنان بر تخت پادشاهی بود تا در سن صدویست سالگی مرگش در رسید. پادشاهی خودکامه و یکتا بود. جنگها کرد و غنایم بسیار به دست آورد نه او متعرض ملوک الطوائف می شد و نه ایشان متعرض او تا آنگاه که اردشیر پسر بابک با مردم پارس بیامد.

طبری گوید: ما وقایع جذیمه و خواهرزاده اش عمرو بن عدی را در اینجا آوردیم و حال آنکه ایشان را دولتی نیرومند نبود. بلکه طوائفی بودند در حدود مخالفی که هربار یکی چون همسایه خود را غافل می یافت، بر او می تاخت و دستبرد می زد و از بیم آنکه مباد آنچه را که ربوده است، از او بستانند، روی در گریز می نهاد. تا آنگاه که عمرو بن عدی بر سر کار آمد و او و اعقابش بر اعرابی که در عراق و بادیة حجاز زندگی می کردند، سروری یافتند و پادشاهان ایران تا پایان حکومتشان آنان را به امارت آن نواحی می گماشتند. سرگذشت آل نصر و حکام و والیان ایران بر عرب مشهور است و در کنائس و اشعارشان ثبت است.

هشام بن الكلبي گوید من اخبار عرب و انساب ایشان و انساب آل نصر بن ربیع و سالها عمرشان و نیز کسانی از ایشان را که از سوی کسرها حکومت داشتند و همچنین تاریخ نسبشان را از کتابهایشان در حیره، استخراج می کردم.

ابن اسحاق گوید که سبب حرکت آل نصر به عراق، خوابی بود که ربیعة بن نصر لخمی دید و دو کاهن یعنی شق و سطح آن را تعبیر کردند و در آن آمده بود که حبشه بر یمن غلبه خواهد یافت. گوید که: او فرزندان و اهل بیتش را به عراق روان داشت. و برای یکی از پادشاهان ایران به نام شاپور پسر خرازاد، نامه نوشت و او ایشان را در حیره مسکن داد. از اعقاب ربیعة بن نصر یکی نعمان بن المنذر بن عمرو بن عدی بن ربیعة بن نصر بود. بعضی گویند که نعمان از اعقاب ساطرون، پادشاه حضر، از توح قضاعه بود. این معنی را ابن اسحاق از علمای کوفه روایت کرده. و نیز از جیرین مطعم روایت شده که گفت: چون شمشیر نعمان را نزد عمر رضی الله عنه آوردند جیرین مطعم را فراخواند و او به نسب قریش و عرب نیک آگاه بود و آن را از ابوبکر رضی الله عنه آموخته بود. عمر شمشیر را به او داد و پرسید: ای جیر، نعمان از نوادگان چه کسی است؟ گفت: از قنص بن معد.

سهیلی گوید: فرزندان قنص بن معد در حجاز پراکنده شدند. پس میان ایشان و برادرانشان نبرد درگرفت و شمارشان افزون شد و زمین از محصول خالی گردید. به سوی سواد عراق به راه افتادند و این در ایام ملوک الطوائف بود. اردوئیان و بعضی ملوک الطوائف با آنان نبرد کردند و آنان را کشتار نمودند و از سواد عراق برانندند جز بقایایی که به قبایل عرب پیوستند و در آنان مندرج گشتند و بدانها منسوب شدند.

طبری گوید: چون عمر از نعمان پرسید، او گفت: عرب می گوید که بازماندگان قنص بن معد که از فرزندان عجم بن قنص بودند، ولی عجم را تصحیف کردند و به جای آن لخم آوردند. ابن اسحاق می گوید: اما سایر عرب می گویند که نعمان بن المنذر مردی از لخم بود که در میان فرزندان ربیعة بن نصر پرورش یافت. (پایان).

چون عمرو بن عدی بمرد، امرؤالقیس بن عمرو بن عدی، بعد از او بر عرب و دیگر ساکنان بادیة عراق و حجاز و جزیره حکومت یافت. امرؤالقیس را البدء می گفتند و او نخستین کسی بود از ملوک آل نصر و عاملان ایرانیان که به نصرانیت گروید. او به قول هشام بن الكلبی از جانب پادشاهان ایران صد و چهارده سال حکم راند که از آن جمله بیست و سه سال در ایام شاپور و یک سال در ایام هرمز پسر شاپور و سه سال در ایام بهرام پسر هرمز و هجده سال در ایام بهرام پسر بهرام و هفتاد سال در ایام شاپور بود و در زمان این پادشاه بمرد. و پسرش عمرو بن امرؤالقیس البدء (اول) به جای او نشست و نیز سی سال باقی ایام شاپور پسر شاپور را فرمان راند و چون بمرد اوس بن قلام العملیقی - به روایت هشام بن محمد - جانشین او گشت و او از بنی عمرو بن عملاق بود. او پنج سال فرمان راند، تا آنگاه که جمحباب بن عتیک بن لخم بر سر او لشکر کشید و به قتلش آورد. و خود به جای او نشست. او نیز در عهد بهرام بن شاپور بمرد و پس از او امرؤالقیس بن عمرو بیست و پنج سال حکومت کرد. او در ایام یزدگرد بزهکار بمرد و نعمان بن امرؤالقیس جانشین او شد. مادر نعمان شقیقه، بنت ابی ربیعة بن

ذهل بن شیبان بود. این نعمان صاحب خورنق بود.

گویند سبب ساختن کاخ خورنق آن بود که یزدگرد بزهکار فرزند خود بهرام گور را نزد نعمان فرستاد تا پرورش دهد و او را فرمان داد تا جهت سکونت بهرام کاخ خورنق را بسازد. گویند سازنده آن مردی بود به نام سنمار که چون از بنای آن فراغت یافت نعمان او را از فراز آن به زیر انداخت و بکشت. سبب آن گفتگویی بود میان نعمان و سنمار که به صورت‌های گوناگون نقل شده است و خداوند به صحت آن آگاه است. این امر در میان عرب مثل شده و فراوان در شعر خود بدان اشاره کرده‌اند. نعمان از پادشاهان بزرگ و نیرومند آل نصر بود. او را دو فوج بود، یکی از عرب و یکی از ایرانیان. به نیروی این دو به بلاد عرب در شام سپاه کشید و آنجا را در تصرف آورد. سی سال پادشاهی کرد، آنگاه زهد اختیار کرد و ترک دنیا گفت و جامه خشن پوشید و برفت و دیگر کس نشانی از او نیافت.

طبری گوید: علمای آگاه به اخبار ایرانیان گویند که آنکه پرورش بهرام را برعهده گرفت منذر بن نعمان بن امرؤالقیس بود. یزدگرد بزهکار پسر را به اشارت اخترگران نزد او فرستاد. منذر نیز در تربیت او سعی بلیغ نمود. و استادانی حاضر آورد تا او را علوم و آداب و سواری و فرماندهی بیاموزند و او در همه، سرآمد شد و منذر خشنود گشت و او را نزد پدر فرستاد. بهرام اندکی نزد پدر بماند ولی همچنان هوای بادیه در سر داشت. تا آنگاه که برادر قیصر ثمودزیوس^۱ نزد یزدگرد آمد. بهرام از او خواست که از پدرش بخواهد تا بار دیگر او را به جانب بلاد عرب روان دارد. پس بهرام بار دیگر نزد منذر بازگشت. چون یزدگرد بمرد ایرانیان گرد آمدند و مردی از فرزندان اردشیر را بر خود پادشاهی دادند و از بهرام بدان سبب که در میان اعراب پرورش یافته بود و از آداب ایرانیان بیگانه بود، یاد نکردند. منذر سپاهی به اختیار بهرام داد تا به طلب پادشاهی خویش برخیزد. نعمان پسر منذر نیز با آن سپاه بیامد و پایتخت را در محاصره گرفت و خود نیز با لشکری از اعراب همراه با بهرام روان شد. ایرانیان او را به پادشاهی پذیرفتند و سر بر خط فرمانش نهادند منذر از سوی بهرام گناهانشان را ببخشید و همه را عفو کرد و کار ملک بر بهرام قرار گرفت.

منذر به دیار خود بازگشت و بهرام به لاهو و لمب مشغول شد. پادشاهان اطراف طمع در ملک او کردند. و خاقان پادشاه ترک با پنجاه هزار سپاهی قصد او کرد. بهرام به سوی او روان شد نخست به آذربایجان آنگاه به ارمنیه رفت و راه شکارگاه پیش گرفت و برادر خود نرسی را به جای خود بر سپاه گماشت. ایرانیان او را به جبن متهم کردند که از رو به رو شدن با دشمن تن زده است. پس با خاقان بدان گونه که او خشنود باشد، پیمان صلح بستند و خاقان بازگشت. چون خبر به بهرام رسید با جمعی از یاران و خاندان خویش به جانب خاقان روان شد و لشکر او را درهم شکست و به دست خویش خاقان را

۱. تیادوس.

بکشت و بر هرچه در سپاه داشت از اموال و استیلا یافت. و تاج خاقان و شمشیر او را با همه گوهرها و یاقوت‌ها فراچنگ آورد و زنش را به اسارت گرفت و بخشی از سرزمین‌های او را در تصرف آورد. و یکی از مرزبانان خود را بر آن دیار فرمانروایی داد و او را اجازت فرمود که بر تختی از سیم بنشیند و خود برای نبرد روانه ماوراءالنهر شد. مردم آن دیار به پرداخت جزیه رضا دادند بهرام به آذربایجان باز آمد و شمشیر و تاج خاقان را در آتشکده بیاویخت و خاتون، زوجه خاقان را به خدمت آن گماشت. و به شکرانه این پیروزی، سه سال خراج از مردم بازگرفت. و بیست هزار هزار درهم (هزار دویار) بر بینوایان بخش کرد و این خبر به اطراف بفرستاد و برادر خود نرسی را بر خراسان حکومت داد. و مهرنرسی^۱ پسر برازه^۲ پسر فرخزاد را وزارت داد. طبری نسب او را چنین آورده. بهرام با چهل هزار سپاهی روانه روم شد و تا قسطنطنیه پیش رفت و بازگشت.

هشام بن محمدالکلبی گوید: حارث بن عمرو بن حجرالکندی با سپاهی گران به جانب بلاد معد و حیره روان شد. تبع بن حسان بن تبع او را فرمانروایی داده بود حارث بن عمرو به نبرد با نعمان بن منذر بن امرؤالقیس بن الشقیقه آمده بود. نعمان با گروهی از خاندانش کشته شدند و یارانش روی در گریز نهادند و دولت آل نعمان پراکنده گشت. حارث بن عمرو هرچه داشتند، در تصرف آورد. اما دیگران جز هشام بن الکلبی، می‌گویند که آن نعمان که حارث بن عمرو او را کشت، فرزند منذر بن النعمان بود و مادرش هند دختر زید مناة بن زیدالله بن عمرو بن ربیع بن ذهل بن شیبان است. او کسی است که ایرانیان اسیرش کردند بیست سال پادشاهی کرد، که ده سال آن در ایام یزدگرد بود و چهار سال، در ایام بلاش^۳ پسر یزدگرد و شش سال، در ایام قباد پسر فیروز.

هشام بن محمدالکلبی گوید: چون حارث بن عمرو دولت آل نعمان را در تصرف آورد قباد نزد او کس فرستاد و خواستار دیدار او شد. حارث نزد قباد آمد و با او پیمان نهاد که عرب از فرات نگذرد. و چون نشان ناتونی در قباد مشاهده کرد، اعراب را واداشت تا در نواحی سواد، آن سوی فرات دست به غارت گشودند قباد فرزند خود را بفرستاد و خواست تا با او دیدار کند. حارث بن عمرو چنین عذر آورد که اینان فرومایگان عرب‌اند و او قادر به ضبط آنان جز به نیروی مال نیست. پس قباد ستمی از سواد را بدو اقطاع داد. حارث نزد تبع پادشاه یمن کس فرستاد و او را به نبرد با ایرانیان در سرزمینشان تحریض کرد و او را از ناتوانی‌شان آگاه ساخت. تبع لشکری گرد آورد و در حیره فرود آمد و برادرزاده خود، شمر ملقب به ذوالجناح را به سوی قباد فرستاد او با قباد نبرد کرد و تازی از پی او براند تا به قتلش آورد. آنگاه شمر به خراسان رفت و تبع پسر خود حسان را به سفدروان نمود و آن دو را فرمان داد که سرزمین چین را زیر پی بسپرنند و برادرزاده خود یعفر را به روم روان داشت و او قسطنطنیه را محاصره کرد تا مردمش سر بر خط فرمان آوردند و بازوساو پذیرفتند. آنگاه تا شهر رم

۱. بهرنرسی.

۲. بداره.

۳. بلاوش.

پیش رفت و آنجا را در حصار گرفت در آنجا همگی اعراب به طاعرن دچار شدند و ناتوان گشتند پس رومیان بر آنان تاختند و همه را کشتار کردند.

اما شمر تا سمرقند پیش رفت و آنجا را محاصره کرد و با نیرنگی که به کاربرد شهر را در تصرف آورد، آنگاه روانه چین شد و ترک را به هزیمت داد. در آنجا حسان بن تبع را یافت که سه سال پیش از او به چین آمده بود. دو برادر مدت بیست و یک سال در آنجا بماندند تا هردو بمردند. و گوید: قول صحیح که همه بر آن اتفاق دارند، این است که هردو با اموال و غنایم بسیار چون انواع گوهرها و عطرها به دیار خود بازگشتند. تبع همچنان پیش می‌رفت تا به مکه رسید و در شعب حجاز فرود آمد. وفات او در یمن، اتفاق افتاد و مدت پادشاهی اش صد و بیست سال بود. پس از او هیچ یک از پادشاهان یمن به جنگ بیرون نشدند. بعضی گویند که به تبلیغ چندتن از اجبار یهود که از یشرب بیرون آمده بودند، به دین یهود درآمد.

اما بن اسحق معتقد است، آنکه از تباعه به مشرق لشکر کشید تبع، تبان اسعد ابوکرب بوده است. هشام بن محمد می‌گوید. انوشیروان بعد از حارث بن عمرو، منذر بن النعمان را که در روز کشته شدن پدرش گریخته و در حیره فرود آمده بود، حکومت داد. پدرش نعمان اکبر بود. چون پادشاهی انوشیروان استقرار یافت و نیرومند شد نزد منذر کس فرستاد و او را بر حیره و متصرفات حارث بن عمرو آکل المرار، فرمانروایی داد. و همواره در آن کار بود تا بمرد. و گوید: از جانب ایران بعد از اسود بن منذر، برادرش منذر بن المنذر هفت سال فرمانروایی یافت. مادر او، ماویه دختر نعمان بود.

بعد از او، نعمان بن الاسود بن المنذر چهار سال پادشاهی کرد. مادر این نعمان، ام‌الملک خواهر حارث بن عمرو بود. پس ابو یعفر بن علقمة بن مالک بن عدی بن اللخمی، سه سال پادشاهی کرد. آنگاه منذر بن امرؤ القیس به پادشاهی نشست. او را به سبب دو رشته موی که در سر داشت، ذوالقرنین می‌گفتند. مادرش ماء السماء، دختر عوف بن جشم بن هلال بن ربیعة بن زید مناة بن عامر بن الضیب بن سعد بن الخزرج بن تیم الله بن النمر بن قاسط بود. او چهل و نه سال پادشاهی کرد. پس از او پسرش عمرو بن المنذر، شانزده سال پادشاهی کرد. مادر او هند، دختر حارث بن عمرو بن حجر آکل المرار بود. در سال هشتم پادشاهی او واقعه عالم الفیل رخ داد، رسول خدا (ص) در این سال متولد شد. پس از عمرو بن هند، برادرش قابوس به پادشاهی رسید. او چهار سال پادشاهی کرد: هشت ماه از آن در زمان انوشیروان و سه سال و چهار ماه در زمان پسرش هرمز. پس از او برادرش منذر چهار سال پادشاهی کرد و پس از او ابوقابوس نعمان بن منذر بیست و دو سال. از این مدت هفت سال و هشت ماه در زمان هرمز و چهارده سال و چهار ماه در زمان خسرو پرویز. در زمان پادشاهی نعمان دولت آل نصر در جزیره منقرض شد. خسرو پرویز نعمان را بکشت و حکومت حیره و عرب را به ایاس بن قبیصة طائی داد. آنگاه ریاست حیره به مرزبانان ایرانی رسید تا زمانی که اسلام آمد و پادشاهی ایران برافتاد.

آنچه موجب هلاکت نعمان شد سعایت زید بن عدی العبادی بود در نزد پرویز، زیرا نعمان پدر او عدی بن زید را کشته بود. و ماجرای این است که عدی بن زید از ترجمانان پرویز بود. زید بن حماد بن ایوب بن محروف^۱ بن عامر بن عصبیه^۲ بن امرؤ القیس بن زیده مناة، مردی زیباروی و شاعر و خطیب بود. کتاب‌های عرب و ایرانیان را خوانده بود. از خاندانی که همواره با پادشاهان ساسانی بودند و از جانب ایشان صاحب اقطاع و کارشان مترجمی بود. چون منذر بن منذر به پادشاهی رسید پسرش نعمان را از شیرخوارگی به عدی سپرد. قومی از اشراف حیره که نسب به لخم می‌رسانیدند موسوم به بنی مرینا^۳ پرورش او را به عهده گرفتند. منذر بن منذر را جز نعمان ده پسر دیگر بود که به سبب جمالشان به «اشاهب» (=سیدتان) معروف بودند و از آن میان نعمان سرخ چهره و کوتاه قامت بود. مادرش سلمی دختر وائل بن عطیه از مردم فدک بود. و در شمار کنیزان حارث بن حصن بن ضمضم بن عدی بن جناب از قبیله کلب. قابوس بن منذر الاکبر عموی نعمان، عدی بن زید و برادرانش را نزد خسرو پسر هرمز^۴ فرستاد تا از دیران و مترجمان او باشد. چون منذر بن منذر را مرگ فرارسید، سفارش فرزندان خود را به ایاس بن قبیصه نمود و همه کارها را بدو سپرد. یک ماه بر این بگذشت. خسرو پرویز می‌خواست کسی را بر عرب پادشاهی دهد، با عدی بن زید مشاورت کرد او به بنی منذر اشارت نمود و گفت بازماندگان آنان، فرزندان منذر بن المنذرند. کسری آنان را فراخواند و گفت تا نزد عدی بن زید فرود آیند. عدی بن زید دل به نعمان داشت اما در ظاهر برادران دیگر را بر او ترجیح می‌نهاد. به هر یک از آنان گفت: اگر خسرو تو را فراخواند و پرسید آیا می‌توانی عهده‌دار امور من در عرب شوی؟ بگوی: آری از عهده همه برمی‌آیم جز نعمان. و نعمان را در نهان گفت چون بر او داخل شدی بگوی اگر از چاره کار برادران عاجز باشم در برابر عرب عاجز تر باشم. برادر نعمان، اسود بن منذر را پرورشگری از بنی مرینا بود به نام عدی بن اوس بن مرینی. او اسود را گفت که عدی بن زید حیل به کار می‌دارد، به فرمان او کار مکن. ولی اسود نپذیرفت. چون کسری سخن آنان بشنید به نعمان گرایش یافت و او را پادشاهی داد و تاجی به بهای شصت هزار درهم^۵ بر سر او نهاد. نعمان به عنوان پادشاه عرب به حیره بازگشت و عدی بن اوس در خدمت او بود. و این عدی بن اوس، کینه عدی بن زید را در دل نهان می‌داشت و در ظاهر بر او ثنا می‌گفت و می‌خواست تا یاران او نیز چنین کنند ولی می‌گفت تنها عیب او این است که نعمان را تحقیر می‌کند و می‌پندارد که نعمان از جانب او بر حیره فرمان می‌راند و عامل اوست. آنقدر که نعمان با عدی بن زید دل بد کرد و کس فرستاد و او را فراخواند تا دیداری تازه شود. چون عدی بن زید آمد به زندانش افکند. پس از این کار پشیمان شد و از آزاد ساختن او هم بیمناک بود.

۴. انوشیروان.

۳. مرسی.

۲. قبیصه.

۱. محروب.

۵. دینار.

در این اوان، نعمان به بحرین لشکر کشید و جفنه پادشاه غسان نیز به حیره لشکر آورد و دست به غارت گشود و با غنایم بازگشت. عدی بن زید به برادرش که نزد کسری بود، نامه نوشت و از او خواست که کسری را برانگیزد تا نزد نعمان از او شفاعت کند. کسری به حیره کس فرستاد تا شفاعت کند. در آن ایام خلیفه نعمان در حیره بود. فرستاده کسری نزد عدی بن زید به زندان آمد. عدی بن زید پیک کسری را گفت: نامه کسری را به من ده تا من آن را بفرستم و تو خود نزد من بمان، مبادا مرا بکشند. خلیفه نعمان چند تن از دشمنان عدی را که از بنی بقیله بودند، نزد نعمان فرستاد و پیام داد که از جانب کسری مردی برای شفاعت آمده است. نعمان در حال کس فرستاد تا عدی بن زید را در زندان کشتند. چون فرستاده کسری با نعمان دیدار کرد و پیام کسری بگزارد، نعمان به ظاهر اجابت کرد و چهار هزار دینار و کنیزی به او داد. و اجازت فرمود تا او را از زندان بیرون آورد. ولی چون به زندان درآمد او را مرده یافت. گفتند چند روز پیش مرده است. فرستاده کسری نزد نعمان بازگشت و زبان به ملامتش گشود و گفت به خدا سوگند وقتی نزد او رفتم، زنده بود. نعمان برآشفتم و گفتم: چگونه نخست نزد او رفتی و حال آنکه ترا نزد من فرستاده بودند و او را براند آن مرد نزد کسری بازگشت و او را از مرگ عدی بن زید آگاه کرد ولی نگفتم که نخست نزد او به زندان رفته و او را زنده دیده است.

نعمان از کشتن عدی بن زید پشیمان شد. روزی در شکارگاه، پسرش را دید و از آنچه بر پدرش رفته بود، از او پوزش خواست. پس او را نزد کسری روان داشت تا به جای پدر ترجمانش باشد. کسری را از او خوش آمد و او را از نزدیکان خود ساخت. روزی کسری را در سرافتاد که دختری از دختران عرب را به همسری برگزیند. زید به دختران خاندان منذر اشارت کرد. کسری گفت: این کار بر عهده تو است. زید گفت: آنان دختر به عجم ندهند و از این بیمناکند. مردی را که زبان عربی نیکو بدانند با من بفرست شاید بدانچه می جوئی، دست یابی. چون زید نزد نعمان آمد، نعمان گفت: آیا در سیاه چشمان (عیر^۱) آن طرف چیزی که نیازمندی شما را برآورد نبود؟ فرستاده کسری پرسید: عیر چیست؟ زید گفت: گاو. پس هر دو نوید نزد کسری بازگشتند. زید ماجری به تفصیل بگفت و کسری را علیه نعمان برانگیخت تا کینه او را در دل گرفت. چندی بعد او را فراخواند که با او سخنی دارد و باید رو به رو گفته شود و در نامه نمی گنجد. نعمان دریافت. پس رو به قبیله طی و دیگر قبایل عرب رفت تا یاریش کنند. آنان سر باز زدند. از دشمنی با کسری بیم داشتند. جز بنی رواحه بن سعد - از بنی عبس - که گفتند اگر نیازی برمی آورند اجابت می کنند، ولی نعمان آنان را معذور داشت و از نزد آنان در ذوقار به بنی شیبان پیوست. ریاست بنی شیبان با هانی بن مسعود بن عامر بن الخصیب بن عمروالمزدلف بن ابی ربیعه بن ذهل بن شیبان و قیس بن مسعود بن قیس بن خالد^۲ ذی الجدین^۳ بود.

۱. عیر به معنی گاو است و مراد نعمان زنان سیه چشم بوده است.

۲. قیس بن خالد.

دانست که هانی او را یاری می‌کند و نه قیس، زیرا کسری او را اقطاع داده بود. نعمان اموال و چارپایان و سلاح‌های خود را که هزار سوار را بسنده بود، نزد هانی نهاد و به سوی کسری روان شد. در سبابط زیدبن عدی را دید و به غدر او آگاه شد. چون نزد کسری آمد، کسری بر او بند بر نهاد و روانه زندانش کرد تا آنگاه که به بیماری طاعون درگذشت و این امر به نبرد ذوقار که نبردی میان ایرانیان و اعراب بود منتهی شد. بدین معنی که چون نعمان کشته شد کسری ایاس بن قیصه طایبی را به جای او به حیره فرستاد، زیرا در نبرد بهرام (چوبین) با او، قبیله طی او را یاری کرده بود. در آن روز کسری از نعمان خواسته بود که اسبش را به او دهد تا خود را از مهلکه برهاند نعمان نداده بود ولی حسان بن حنظله بن جنة الطایبی که پسر عم ایاس بن قیصه بود، او را بر اسب خود سوار کرده و رهانیده بود. کسری در راه به ایاس رسیده بود. ایاس اسبی و اشتری به او تقدیم داشته بود. پرویز همه این امور را در نظر داشت، از این رو ایاس بن قیصه را به جای نعمان گماشت.

چون نعمان بمرد، ایاس نزد هانی کس فرستاد و سلاح‌های نعمان را خواستار شد، گویند، چهارصد زره بود و گویند هشتصد زره. هانی امتناع کرد و کسری خشمگین شد و آهنگ آن کرد که بکربن وائل را فرو کوبد. نعمان بن زرعه تغلبی کسری را اشارت کرد که تا فصل گرما مهلتشان دهد، آنگاه که آنان برگرد آب‌های ذوقار گرد می‌آیند.

چون هوا گرم شد و آنان بر اطراف آب ذوقار گرد آمدند نعمان بن زرعه از سوی کسری نزدشان آمد و آنان را میان جنگ و اطاعت مخیر کرد. آنان جنگ را برگزیدند. آنکه جنگ را پذیرفت حنظله بن ثعلبة بن سیار^۴ العجلی بود که او را بر خود امیر ساخته بودند. او گفت: اگر تسلیم شوید شما را می‌کشند و اگر بگریزید از تشنگی هلاک می‌شوید و چه بسا بنی تمیم راه بر شما بریندند و کشتارتان کنند.

کسری ایاس بن قیصه را فرمان نبرد داد و گفت که سلاح‌هایی را که در سلاحخانه‌های قسطنطنیه و بارق و تغلب هست با خود بردارد. نیز نزد قیس بن مسعود بن قیس بن خالد بن ذی‌الجدين^۵ که بر ساحل سفوان^۶ بود، کس فرستاد تا به یاری ایاس رود. ایرانیان با سپاهی عظیم و فیل‌هایی که اسواران بر آنها سوار بودند، آهنگ جنگ کردند. رسول خدا(ص) در این ایام در مدینه بود. گفت: امروز عرب از عجم داد خویش گرفتند و پیروز شدند. آن روز را به خاطر سپردند، روز نبرد ذوقار بود. چون دو سپاه رو به رو شدند قیس بن مسعود نزد هانی بن مسعود آمد و گفت تا اسلحه‌ای را که نعمان نزد او گذاشته بود، بر یارانش پخش کند، او نیز چنین کرد. در این حال میان هانی بن مسعود و حنظله بن ثعلبة بن سیار^۷، العجلی خلاف افتاد. هانی بن مسعود قصد آن داشت که از برابر لشکر ایران

۶. شقران.

۵. ذی‌الحدین.

۴. سنان.

۳. ذی‌الحدین.

۷. سنان.

به بیابان بگریزد، اما حنظله تنگ اشتران را برید و تصمیم گرفت که پایداری کند. اعراب برای نیمه‌ای از ماه، آب ذخیره کردند و ایرانیان از بیم تشنگی روی در گریز نهادند و مردان بکرو عجل نیز به تعقیب آنان پرداختند. پس ایرانیان بار دیگر برای نبرد صف‌ها راست کردند و عجل را در محاصره گرفتند. اعراب جنگیدند و پایداری ورزیدند. ایاد به‌بکربن وائل پیام فرستاد که ما به‌هنگام رو به‌رو شدن با دشمن می‌گریزیم. ایشان نیز همدستی کردند و جنگ سخت شد. در این حال یزید بن حمار^۱ السکونی با قومش که بر سر راه ایرانیان کمین گرفته بود، از کمین بیرون آمد و کار بر ایاس بن قبیسه و اعرابی که با او بودند، سخت شد و ایاد رو به‌گریز نهاد و ایرانیان نیز به‌هزیمت رفتند و در گرمای طاقت‌سوز نیمروز از آب گذشتند و همه یا کشته شدند یا از تشنگی مردند.

ایاس به‌جای نعمان فرمانروای حیره شد نخیرجان^۲ که از مرزبانان ایران بود، با او بود. ایاس نه سال در آن کار بماند. و در سال هشتم فرمانروایی او بعثت پیامبر اسلام واقع شد^۳ پس از او یکی از مرزبانان به‌نام آزاده^۴، پسر ماهان همدانی، هفده سال حکومت کرد و حکومت او تا زمان بوران دختر کسری ادامه یافت. سپس منذر بن‌النعمان بن‌المنذر که عرب او را الغرور (فریب خورده) می‌نامید، به‌حکومت رسید تا آنگاه که در نبرد جوانا^۵ در بحرین کشته شد.

چون مسلمانان به‌عراق سپاه آوردند، خالد بن الولید وارد حیره شد و کاخ‌های شاهی را در محاصره گرفت. چون بیم هلاک بود، ایاس بن قبیسه با اشراف حیره بیرون آمدند و به‌پرداخت جزیه رضا دادند، خالد نیز پذیرفت و با آنان بر صدوشصت هزار درهم مصالحه نمود و برایشان امان نوشت و این نخستین جزیه در عراق بود. هانی بن قبیسه برادر ایاس بن قبیسه نیز در میان آنان در قصر ایض بود. همچنین عدی بن عدی بن‌العبادی و زید بن عدی در قصر الغرین^۶ و نیز عمر بن عبدالمسیح^۷ بن بقیله در قصر ابن بقیله، بقیله حارث نام داشت و او را از این رو بدین نام می‌خواندند که روزی با دو پسر سبزی که بر خود پوشیده بود نزد قومش آشکار شد. آنان گفتند ای حارث تو چون بقیله (تره) سبزی هستی. این عبدالمسیح عمرو^۸ نام داشت و همان کسی است که خسرو پرویز او را در باب رؤیای مرزبان نزد سطیح فرستاد. چون ایاس بن قبیسه با مسلمانان مصالحه کرد و جزیه برعهده گرفت، پادشاهان ایران بر او خشم گرفتند و معزولش نمودند. او نه سال فرمانروایی کرده بود و یک سال و هشت ماه از فرمانروایی او گذشته بود که پیامبر اسلام مبعوث شده بود.

چون عمر بن الخطاب به‌خلافت رسید، سعد بن ابی وقاص را برای نبرد با ایران روانه کرد. نخستین اقدام یزدگرد این بود که مرزبان حیره را فرمان داد تا قابوس بن قابوس بن‌المنذر را به‌جنگ

۱. حماد.

۲. همرجان.

۳. طبری: یک سال و هشت ماه که از حکومت ایاس بن قبیسه گذشت بود. پیامبر اسلام مبعوث شد.

۴. زاذویه.

۵. اجداث.

۶. در اصل: عدسین.

۷. عبدالمسیح بن کلب بن ویره.

۸. معمر.

اعراب بفرستد و به او وعده دهد که ملک آباء و اجدادی را به او باز خواهد داد. قابوس به جانب قادسیه روان شد. و در آنجا فرود آمد و به شیوه نعمان برای بکرین وائل نامه نوشت و آنان را وعده و وعید داد. این خبر به معنی^۱ بن حارثة الشیبانی رسید، پس از هلاکت برادرش، مثنی و بیش از رسیدن سعدبن ابی وقاص فرماندهی یافته بود. شبانه از ذوقار به راه افتاد و بر قابوس و همه یاران و خاندانش در قادسیه بودند شیخون زد و آن جمع را پراکنده نمود و قابوس را نیز بکشت. او آخرین پادشاه آل نصر بن ربیعہ بود. با زوال او پادشاهیشان زوال یافت. (پایان سخن طبری، و آنچه از هشام بن الکلبی نقل کرده بود).

مغیره بن شعبه، هند دختر نعمان را به همسری برگزید و سعدبن ابی وقاص، صدقه دختر دیگر نعمان را و این خبر مشهور است و مسعودی و دیگران آن را آورده‌اند، شمار پادشاهان آل نصر به روایت هشام الکلبی بیست تن است و مدت پادشاهیشان پانصد و بیست سال و به روایت مسعودی بیست و سه تن و مدت پادشاهیشان ششصد و بیست سال و گوید: مدت آبادانی حیره تا آنگاه که به هنگام بنای کوفه ویران شد، پانصد سال بود. شهر حیره که تا ایام معتضد اندک اندک رو به ویرانی نهاده بود، در آن روزگار به کلی ویران گردید و به صورت بیابانی بی آب و گیاه درآمد. در اخبار آمده است که خالد بن الولید به عبدالمسیح گفت، از آنچه دیده‌ای مرا آگاه کن. گفت: بلی در حیره زنی را می‌دیدم که سبش را روی سرش می‌نهاد و از آنجا به شام می‌رفت و همه راه، دیه‌ها و بستان‌هایی در انبوه درختان بود، اما امروزه همه‌جا ویران است. والله یرث الارض و من علیها و هو خیر الوارثین.

این بود ترتیب پادشاهان آل نصر بن ربیعہ بن کعب بن عمرو بن عدی، بنا بر آنچه طبری آورده است و آن را از ابن الکلبی و دیگران روایت کرده است. ولی میان مورخان - پس از اینکه همه متفقند که بعد از عمرو بن عدی، پسرش امرؤالقیس و پس از او پسرش عمرو، پادشاهی کرده و عمرو، سومین پادشاه این سلسله است - در ترتیب آنان اختلاف است. علی بن عبدالعزیز الجرجانی در انساب خود بعد از ذکر عمرو، گوید: پس اوس بن قلام المملقی بشورید و زمام ملک به دست گرفت، آنگاه جحجج بن عتیک اللخمی بر او بشورید و به قتلش آورد و خود به پادشاهی نشست. پس از او، امرؤالقیس البدیه بن عمرو ثالث پادشاه شد، و پس از او پسرش نعمان الاکبر بن امرء القیس بن الشقیقه بر تخت برآمد و این همان کسی است که جامه زاهدان را پوشید و پادشاهی را وا گذاشت و به سیاحت پرداخت. پس از او پسرش منذر، سپس پسر او اسود بن المنذر، سپس ابویعفر بن علقمه بن مالک بن عدی اللخمی^۲ پادشاهی یافت. پس از او امرؤالقیس بن النعمان الاکبر پادشاه شد و بعد از او پسرش امرؤالقیس. آنگاه موضوع حارث بن عدی الکندی پیش آمد تا میانشان صلح افتاد و منذر، دخترش هند را به همسری

۲. عدی بن الذمیل.

۱. مثنی.

برگزید و او برای نعمان عمرو را زائید. و بعد از منذر، عمرو بن هند به حکومت رسید، سپس قابوس بن منذر برادرش، آنگاه منذر بن المنذر، برادر دیگرش، آنگاه نعمان بن المنذر. این است ترتیبی که جرجانی آورده و با ترتیب طبری جز در مورد حارث بن عمرو الکندی، یکی است که طبری او را بعد از نعمان الاکبر بن امرؤ القیس و پسرش منذر می آورد و جرجانی او را بعد از منذر بن امرؤ القیس بن النعمان. و میان این منذر و منذر بن النعمان الاکبر پنج تن از پادشاهانشان قرار دارد، از آنانست، ابویعفر بن الذمیل و خداوند بهتر داند که کدام روایت درست است.

اما مسعودی این ترتیب را نپذیرفته است و می گوید: بعد از نعمان الاکبر بن امرؤ القیس که او را قائد الفرس می نامد و شصت و پنج سال پادشاهی کرد، پسرش منذر بیست و پنج سال و این ترتیب چون ترتیب طبری و جرجانی است. پس مسعودی ترتیب دیگری می آورد مخالف با طبری و جرجانی و می گوید: نعمان بن المنذر، یعنی همانکه خورنق را بنا کرد، سی و پنج سال در حیره پادشاهی کرد و اسود بن النعمان، بیست سال و پسرش منذر، چهل سال. مادر منذر ماء السماء نام داشت و از نمر بن قاسط، از ربیع، بود و منذر را به او نسبت کنند، آنگاه پسرش، عمرو بن المنذر، بیست و چهار سال فرمان راند و پس از او برادرش نعمان به پادشاهی رسید. مادرش مامه بود و کسری نعمان را بکشت و این آخرین پادشاه این سلسله بود. مسعودی ترتیب شاهان این سلسله را چنین نقل کرده و با آنچه طبری و جرجانی آورده اند. فرق دارد.

سهیلی گوید: منذر بن ماء السماء را دو پسر بود که مقام شاهی داشتند: یکی عمرو و دیگری نعمان. مادر عمرو، هند دختر حارث آکل المرار بود و این عمرو، از پادشاهان بزرگ حیره بود. او را محرق می گویند زیرا شهر الملمم را در یمامه به آتش کشید. و زمان پادشاهی او پیش از کسری انوشیروان بوده است. پس از او، برادرش نعمان بن منذر به پادشاهی رسید. مادر او مامه نام داشت. نعمان را خسرو پرویز پسر هرمز پسر انوشیروان به سبب سعایت زید بن عدی بن زید العبادی، به قتل آورد. آنگاه سهیلی به بیان حوادث می پردازد از قتل نعمان و فرمانروایی ایاس بن قبیصة الطایی بعد از او و نیز حوادث جنگ ذوقار و غلبه عرب در آن جنگ بر عجم تا پایان. و خدا به ترتیب پادشاهان حیره آگاهتر است.

ابن سعید گوید: سرآغاز پادشاهی اینان آن بود که بنی نماره از سپاهیان عمالقه در اطراف شام و جزیره بودند و از یاران زباه. چون جذیمه کشته شد، عمرو بن عدی از آن میان به باز گرفتن انتقامش برخاست، زیرا خواهرزاده اش بود. تا آنگاه که زباه را به دست آورد و بکشت. آنگاه حیره را بر ساحل یکی از شاخه های فرات در سرزمین عراق بنا نهاد.

صاحب تواریخ الامم گوید: عمرو بن عدی در ایام ملوک الطوائف، صدویست و هشت سال فرمان راند. بعد از او، امرؤ القیس بن عمرو بود. چون او بمرد، شاپور پسر اردشیر، اوس بن قلام از

عمالقه را بر حیره حکومت داد. آنگاه امرؤالقیس بن عمرو بن امرؤالقیس معروف به محرق به حکومت رسید. و او همان است که در قصیده اسود بن یعفر به قافیه دال از او یاد شده. بعد از او نعمان بن شقیقه که از بنی شیبان بود، پادشاهی یافت. و کسری کسی دیگر از ایرانیان را با او به حکومت برگماشت. و این نعمان، همان است که خورنق و سدیر را بر ساحل فرات بنا کرده است. سی سال پادشاهی کرد، آنگاه زهد اختیار کرد و به سیاحت پرداخت. عدی بن زید او را در اشعار خود یاد کرده است.

بعد از نعمان، پسرش منذر پادشاهی یافت. او برای به پادشاهی رساندن بهرام گور، کوشش فراوان کرد و مدت پادشاهی اش چهل و چهار سال بود. پس از او، پسرش اسود به پادشاهی رسید، سپس برادرش منذر بن المنذر سپس، نعمان بن الاسود. کسری بر نعمان خشم گرفت و ذمیل بن لخم را که نه از خاندان شاهی بود، به جای او گماشت. بار دیگر پادشاهی به این خاندان باز آمد و امرؤالقیس بن النعمان الاکبر که او را ابن الشقیقه گویند و بابکر بن وائل نبرد کرد، به فرمانروایی رسید. بعد از او، پسرش منذر بن ماء السماء به پادشاهی رسید. و ماء السماء خواهر کلیب، سرور وائل بود. قباد از منذر بن ماء السماء خواست که به مذهب زندق مزدک درآید و او سرپیچی کرد. از این رو جای او را به حارث بن عمرو بن حجر الکندی داد. اما انوشیروان بار دیگر پادشاهی حیره را به او داد. حارث الاعرج الغسانی در نبرد حلیمه (یوم حلیمه) او را به قتل آورد.

بعد از منذر، پسرش عمرو بن هند امارت یافت. و مادرش مامه عمه امرؤالقیس بن حجر، معروف به مضط الحجاره است. به سبب دلیری اش او را بدین لقب خوانده اند. عمرو بن هند محرق دوم است زیرا بنی دارم را - از تمیم - به آتش کشیده بود. بنی دارم برادرش را کشته بودند و او سوگند خورده بود که صدتن از آنان را به آتش کشد و چنین کرد. شانزده سال در ایام انوشیروان پادشاهی کرد. عمرو بن کلثوم سرور تغلب، در رواقی میان حیره و فرات بدو حمله ور شد و او را بکشت و پرده سرایش را به غارت برد. بعد از او برادرش قابوس بن هند به پادشاهی رسید. او مردی لنگ بود. یکی از بنی یشکر، به قتلش آورد. پس انوشیروان یکی از مرزبانان ایران را بر حیره گماشت ولی عرب از او فرمان نبرد تا آنگاه که منذر بن المنذر بن ماء السماء را بر آنان حکومت داد. منذر برای گرفتن انتقام پدرش که به دست حارث الاعرج الغسانی کشته شده بود به جانب شام روان شد، حارث در نبرد اباغ، (یوم اباغ)، او را نیز بکشت.

بعد از او، پسرش نعمان بن المنذر به پادشاهی رسید او زشت و سرخروی و سرخ موی بود. این نعمان مشهورترین پادشاهان حیره است. اعراب گروه گروه به دیدار او می آمدند و او را به گرفتن خون پدرش ترغیب می کردند تا آنگاه که بر بنی جفنه تاخت و جمعی کثیر از اشرافشان را اسیر نمود. عدی بن زید او را واداشت تا کیش نصرانیت برگزیند و دین نیاکان خود را ترک گوید. او عدی را به زندان انداخت. کسری برای رهایی او کس فرستاد اما نعمان او را در زندان به قتل آورد. چون زید بن عدی

بالیده شد و به مقام ترجمانی کسری رسید، او را علیه نعمان برانگیخت. نعمان با خسرو پرویز در نبرد با رومیان شرکت جست. در این نبرد ایرانیان شکست خوردند، نعمان بر اسب خود یحوموم^۱، نشست و خود را برهانید و حال آنکه کسری اسبش را از او طلبیده بود و نعمان نداده بود. در آن حال، ایاس بن قیصه الطایی از اسب خود فرود آمد و کسری بر آن سوار شد و خویشتن را از مهلکه برهانید. پس از این واقعه نعمان نزد خسرو پرویز آمد و او به قتلش آورد و ایاس بن قیصه را به حکومت حیره فرستاد ولی عرب از او فرمان نبرد زیرا از قتل نعمان خشمگین بودند. و در سال سوم بعثت، نبرد ذوقار میان آنان و ایرانیان در گرفت و چون ایاس بمرد همواره ایرانیان بر حیره فرمان می‌راندند تا آن دیار به تصرف مسلمانان درآمد.

بیهقی گوید: دین بنی نصر، بت پرستی بود. و نخستین کسی که از آنان به نصرانیت گرائید، نعمان بن الشقیقه بود. بعضی گویند نه، آخرین نعمان بود. عرب فرزند او، منذر را در آن نواحی به فرمانروایی برگزید ولی او به دست سپاه ابوبکر (رض) کشته شد.

و در تواریخ الامم آمده است که، همه ملوک حیره از بنی نصر و جزایشان بیست و پنج تن بودند و مدت ششصد سال پادشاهی کردند. والله اعلم. و این ترتیب برابر است با آنچه طبری و جرجانی آورده‌اند. والله وارث الارض و من علیها و هو خیر الوارثین.

پادشاهان کنده

خبر از ملوک کنده از این طبقه و آغاز کار و سرانجام احوالشان.

طبری از هشام بن محمد کلبی نقل می‌کند که پادشاهان حمیر را اشرافزادگان حمیر و دیگر قبایل خدمت می‌کردند. از کسانی که در خدمت حسان بن تبع بود، یکی عمرو بن حجر الکندی سرور قبیله کنده در زمان خود بود. پدرش حجر همان است که عرب او را آکل المرار نامیده بود. و او حجر بن عمرو بن معاویه بن الحارث الاصفهین معاویه بن الحارث الاکبر ابن معاویه بن کنده است. و او برادر مادری حسان بن تبع است. چون حسان به جانب تسخیر بلاد عرب روان شد و به حجاز داخل شد به هنگام بازگشت بر همه معدبن عدنان، برادرش حجر بن عمرو را یعنی آکل المرار را حکومت داد. مردم آن دیار نیز از او فرمان بردند، او نیز با آنان نیکی‌ها کرد تا آنگاه که بمرد و پسرش عمرو المقصور جایش بگرفت.

طبری گوید: چون حسان به سوی جدیس رفت او را بر پاره‌ای از امور خود در میان حمیر، جانشین خویش ساخت. چون حسان کشته شد بعد از او، برادرش عمرو بن تبع، فرمانروایی یافت. او مردی صاحب رأی و دانا بود خواست که عمرو بن حجر را اکرام کند در عین حال کاری کند که شکست فرزندان برادرش حسان نیز در آن باشد، این بود که دختر برادر خود حسان بن تبع را به او داد و این امر در میان حمیر گفتگوهای بسیار برانگیخت. و این برایشان یکی از حوادث ناگوار بود که دخترانشان را جز به حمیریان با کسی دیگری از عرب عقد زناشویی نمی‌بستند. دختر حسان از عمرو بن حجر، حارث بن عمرو را آورد. پس از عمرو بن تبع، عبدالکلال بن مثنوب^۱ پادشاهی یافت زیرا

فرزندان حسان خردسال بودند و از آن میان جن عاشق تبع بن حسان شده بود، از این رو عبدالکلال را به پادشاهی برداشتند تا پادشاهی از خاندانشان بیرون نرود، عبدالکلال مردی مجرب و با سیاست بود. به کیش نصرانیت درآمده بود ولی قومش آن را ناخوش می‌دانست. مردی از مردم فسان او را بدین کیش دعوت کرده بود. این مرد چون از شام به نزد او آمد. حمیریان با او درآویختند و به قتلش آوردند. در این اوان تبع بن حسان از نزد جنی که بر او عاشق شده بود بازآمد. او از هرکس دیگر به راز اختران آگاهتر بود و از همه مردم زمانش خردمندتر و داناتر به آنچه بوده و خواهد بود. تبع بن حسان بر حمیر پادشاهی یافت، حمیر و عرب از او بیمناک بودند. خواهرزاده خود حارث بن عمرو بن حجر الکندی را با سپاهی گران به بلاد معد و حیره و متعلقات آن فرستاد. پس بر سر نعمان بن امرؤالقیس فرزند شقیقه فرود آمد و با او نبرد کرد، جمعی از خاندانش را بکشت، یارانش بگریختند و منذر بن النعمان الاکبر نیز بگریخت. مادرش ماء السماء بود - از نمرین قاسط - و ملک آل نعمان به پایان آمد و حارث بن عمرو جاننشین آنان گردید و هرچه داشتند در ضبط آورد.

در کتاب اغانی آمده است که چون قباد که مردی ناتوان بود به پادشاهی رسید، عرب (ریعه) بر نعمان الاکبر این ماء السماء که فرزند نعمان بن الشقیقه بود شورش کرد و او را از پادشاهی برانداخت. این نعمان را به سبب دو رشته موی بلند که بر سر داشت ذوالقرنین می‌گفتند. او از دیار خود بگریخت، تا آنکه در قبیله ایاد بمرد. و پسرش منذر الاصفرا در میان آنان رها کرد. آنگاه حارث بن عمرو بن حجر اکل المرار را آوردند و بر بکرین وائل پادشاهی دادند و گردش را گرفتند و همراه او نبرد کردند تا بر آن گروه از اعراب که با او نبرد می‌کردند، پیروز شد. قباد سپاهی به یاری منذر نفرستاد او چون حال را بدین سان دید به حارث بن عمرو نامه نوشت و گفت من در میان قوم خود فرمان نمی‌رانم و تو به این مقام سزاوارتر از من هستی و من اینک آن را به تو وامی‌گذارم، بدو وا گذاشت و نیز دختر خود هند را به او داد.

جز هشام بن محمد دیگران گفته‌اند که چون حارث بن عمرو بعد از پدر بر عرب پادشاهی یافت و جای پای استوار کرد و هیبت و شوکتش افزون شد با ملوک حیره راه منازعت در پیش گرفت. پادشاه حیره، در این ایام منذر بن امرؤالقیس بود. چون قباد بعد از پدرش فیروز بن یزدگرد به پادشاهی رسید، او زندق و بر دین مزدک^۱ بود، منذر بن نعمان را به کیش خود فراخواند، منذر نپذیرفت ولی حارث بن عمرو پذیرفت، قباد نیز او را بر عرب فرمانروایی داد و در حیره فرود آورد. پس قباد بمرد و پسرش انوشیروان به جای او نشست. انوشیروان پادشاهی حیره را به منذر باز داد. و حارث با او مصالحه کرد، بدین سان که آنچه در آن سوی نهر سواد است از آن او باشد. بدین گونه پادشاهی عرب را تقسیم نمودند. حارث فرزندان خود را در میان معد پراکنده ساخت، حجر را بر بنی‌اسد فرمانروایی داد و

شرحییل را بر بنی سعد و رباب، و سلمه را بر بکر و تغلب و معدیکرب را بر قیس و کنانه. نیز گویند که سلمه را بر حنظله و تغلب و شرحییل را بر سعد و رباب و بکر. و قیس بن حارث سیاره بود هر قومی که برایشان فرود می‌آمد او بر آن قوم فرمانروا بود.

در کتاب اغانی آمده است که: او پسر خود شرحییل را بر بکر بن وائل، و حنظله را بر بنی‌اسد و طوایفی از بنی عمرو بن تمیم، و رباب و غلفاء را که همان معدیکرب است بر قیس، و سلمه بن الحارث را بر بنی تغلب، و نمرین قاسط و نمرین زیدمناء. (پایان سخن اغانی).

اما شرحییل با برادر خود سلمه، دل بد کرد و در کلاب مکانی میان بصره و کوفه در هفت منزلی یمامه میان دو برادر نبرد درگرفت. سردار تغلب، سفاح بود و نام او سلمه بن خالد بن کعب بن زهیر بن تمیم بن اسامه بن مالک بن بکر بن حبیب بن تغلب بود. نخست سفیان بن مجاشع بن دارم، از یاران سلمه تغلبی با برادران مادری خود وارد کلاب شد آنگاه سلمه و اصحابش آمدند و همه روز، نبرد همچنان گرم بود تا بنی حنظله و عمرو بن تمیم و رباب بکرین وائل را بشکستند و بنی سعد و پیروانشان که از تغلب بودند، بازگشتند و بنی بکر پایداری ورزیدند و جنگ تا شب هنگام ادامه یافت. در این روز منادی سلمه ندا داد هرکس شرحییل را بکشد صدشتر جایزه اوست. عصیم بن النعمان بن مالک بن غیاث بن سعد بن زهیر بن بکر بن حبیب التغلبی، شرحییل را در آن روز بکشت. چون خبر به برادرش معدیکرب رسید سخت اندوهگین شد و بر برادر زاری کرد. و در آن اندوه بماند تا آنگاه که سواسی بر او چیره شد و به همان درد هلاک شد. او از حارث کناره می‌جست. بنی سعد بن زیدمناء خانواده شرحییل را نیکو می‌داشتند و آنان را به نزد قوم خود فرستادند. این اقدام، از جانب عویمر بن شجنه^۱ بن الحارث بن عطارد بن عوف بن سعد انجام گرفت اما سلمه به بیماری فلج مبتلی شد و در آن بیماری بمرد.

اما حجر بن الحارث پیوسته بر بنی‌اسد امیر بود، تا آنگاه که روزی رسولان خرد را نزد بنی‌اسد فرستاد تا از آنان خراج بستاند. ولی بنی‌اسد رسولان او را زدند و راندند.

حجر در تهامه بود که این خبر بدو رسید. با جمعی از ریبه و قیس و کنانه بر سر آنان تاخت و کشتار کرد و اموالشان را به غارت برد و اشرافشان را به قتل آورد و عیید بن الابرس را با جمعی از ایشان به زندان افکند، اما او با سرودن شعری که برایش فرستاد، عطفوت او را برانگیخت. عیید بن الابرس را با یارانش آزاد کرد. حجر سپس به میان بنی‌اسد رفت و در آنجا ناگهان بر او تاختند و به قتلش آوردند. آنکه کار او را تمام کرد علباء بن الحارث الکاهلی نام داشت و حجر پدرش را کشته بود. چون خبر به امر القیس رسید، با خود عهد کرد که به هیچ لذتی نزدیک نگردد مگر آنگاه که انتقام خون پدر را از بنی‌اسد بازستاند. برای فریادخواهی نزد بنی‌بکر و تغلب رفت. آنان یاری‌اش کردند و با سپاهی

۱. عوف بن شجنه.

به سوی بنی اسد روان شد. بنی اسد بی‌مناک شدند، پس به سوی منذر بن امرؤالقیس پادشاه حیره، روان شدند و امرؤالقیس کنانه را کشتار کرد. آنگاه به تعقیب بنی اسد روان گردید تا مانده شد و بر آنان دست نیافت. بکر و تغلب نیز از او بازگشتند. پس به نزد مرتد^۱ الخیر بن ذی جدن، از ملوک حمیر به دادخواهی رفت و از او یاری خواست. او پانصد مرد از حمیر را با جمعی دیگر از عرب با او روان نمود. منذر نیز به جنگ او برخاست. خسرو انوشیروان هم او را با سپاهی از اساوره یاری کرد. چون دو سپاه به هم رسیدند امرؤالقیس منهزم شد و حمیر و همه کسانی که با او بودند بگریختند و جان به سلامت بردند. امرؤالقیس از آن پس همواره از قبیله‌ای به قبیله‌ای دیگر می‌رفت و منذر در پی او روان بود. تا آنگاه که به دربار قیصر رفت. قیصر نیز او را مدد نمود اما مردی به نام طماح نزد قیصر سعایت کرد که او برای دخترش شعر عاشقانه گفته است. قیصر نیز حله‌ای آغشته به زهر برایش فرستاد که موجب مرگش گردید. او را در انقره به خاک سپردند.

جرجانی گوید: پس از اینان، در میان کنده، پادشاهی فرمانروا دیده نشد. جز آنکه در میانشان مردانی بوده‌اند، صاحب ریاست و سروری تا آنجا که عرب قبیله کنده را قبیله پادشاهان می‌نامید. و در روز جبله ریاست سپاه با آنان بود. یعنی حسان بن عمرو بن الجوز سرکرده تمیم بود و معاویه بن شرحبیل بن حصن سرکرده بنی عامر. جورهمان معاویه بن حجر آکل المرار، برادر الملک المقصور عمرو بن حجر است. والله وارث الارض و من علیها.

در کتاب اغانی آمده است که چون امرؤالقیس به شام رفت، بر سموال بن عادیا در قصر ابلق فرود آمد و این بعد از آن بود که بنی کنانه را کشتار کرده بود به این عنوان که آنان بنی اسد هستند و یارانش از گرد او پراکنده شده بودند زیرا عمل او را ناخوش داشته بودند. با این پیش آمدها امرؤالقیس مجبور به فرار شده بود. منذر بن ماه السماء به طلب او برخاست و جمعی از ایاد و بهراو تنوخ و لشکرهایی از اساوره را که انوشیروان به یاری‌اش فرستاده بود، از پی او روان ساخت، حمیر نیز او را وا گذاشت و یارانش از گردش پراکنده شدند. در این حال به سموال پناه برد و با او پنج زره گرانها بود که از فرزندان آکل المرار به ارث بدو رسیده بود و نیز دخترش هند و پسر عمش یزید بن الحارث بن معاویه بن الحارث و مال و سلاح‌های دیگر که نزد او باقی مانده بود. نیز از همراهان او، ربیع بن ضبع الفزاری^۲ بود. ربیع اشارت کرد که سموال بن عادیا را مدح گوید و بر وی فرود آید. سموال برای دخترش خیمه‌ای برافراشت و قوم را در مجلس خود پذیرا شد و خواست تا هرچه خواهند در آنجا بمانند. امرؤالقیس از او طلب کرد که به حارث بن ابی شمر نامه‌ای بنویسد تا او را نزد قیصر برد. او چنین کرد و مردی با او همراه ساخت تا راه را به او بنمایاند. او دختر و مال و زره‌ها را به سموال سپرد. و پسر عمش یزید بن الحارث را نزد دخترش هند نهاد. در این حال حارث بن ظالم به ابلق لشکر آورد. و

۲. هزاره.

۱. موثر.

گویند حارث بن ابی شمر و گویند پسر منذر.

در هر حال حارث بن ظالم فرزند سموال را در لشکرگاه بدید و او را بگرفت و پدر را به قتل او تهدید کرد ولی او، هرگز نخواست در امانت خیانت ورزد. تا پسر کشته شد و سموال در وفاداری ضرب المثل گشت.^۱

اما نسبت سموال بن عادیا: ابن خلیفه، از محمد بن سالم الیکندی از طوسی از ابن حبیب، چنین روایت می‌کند: سموال بن غریض^۲ بن عادیا بن حیا، گویند غریض را مردم در نسب او گنجانیده‌اند. و عمرو بن شبه نسب او را بر شمرده ولی غریض را ذکر نکرده است. و عبدالله بن سعد، از دارم بن عقال، روایت می‌کند که او سموال بن عادیا بن رفاعه بن ثعلبة بن کعب بن عمرو بن عامر مزقیاست. و این در نزد من محال است. زیرا اعیانی شریح^۳ بن سموال را دیده است و اسلام را درک کرده است و عمرو مزقیاً قدیم است و ممکن نیست میان او و سموال سه پدر حتی ده پدر فاصله باشد.

بعضی گویند مادرش از غسانیان است. و همه معتقدند که صاحب دژ معروف ابلق در تیماء مشهور به زیاه اوست. بعضی گویند از احفاد کوهن بن هارون است. و این دژ، از آن جدش عادیاست. او در آنجا آب‌های گوارا بر آورد. و عرب در آنجا فرود می‌آمد و از آن آب گوارا بهره‌مند می‌شد و در آنجا بازاری برپا ساخت. (پایان سخن صاحب اغانی).

ابن سعید گوید: لقب ثورین عفیر بن الحارث بن مرة بن ادد بن یشجب بن عرب^۴ بن زید بن کهلان بن سبا است. و بلادشان در شرق یمن است و پایتختشان شهر دمون است و پادشاهیشان در بنی معاویة بن عترة، ادامه یافت. تباعه به آنان زن دادند و بر بنی معد بن عدنان در حجاز فرمانرواییشان دادند. نخستین کسی که از آنان به حکومت رسید حجر آکل المرارین عمرو بن معاویة الاکبر بود. او را تیج بن کرب که بر کعبه پرده پوشانید، بر آن دیار فرمانروایی داد. بعد از او پسرش عمرو بن حجر و پس از او حارث المقصور امارت یافت او کسی بود که دعوت قباد را به زندیق شدن نپذیرفت و در میان بنی کلب کشته شد و اموالش به غارت رفت. او که فرزندان خود را بر بنی معد حکومت داده بود، بیشترشان کشته شدند از آن میان حجر بن الحارث بر بنی اسد فرمانروایی داشت و با آنان راه ستمگری در پیش گرفت و به قتلش آوردند. پسرش امرؤ القیس به خونخواهی پدر برخاست و نزد قیصر رفت، او را طماح الاسدی بدین کار واداشته بود. و گوید: چون برای دختران پادشاه غزل عاشقانه سروده بود او را حله‌ای زهر آگین بر تن کردند تا بدنش، قطعه قطعه شد.

صاحب التواریخ گوید: بعد از ایشان پادشاهی به جبلة بن عدی بن ربیعة بن معاویة الاکرمین

۱. عبارت در متن مفشوس بود و نارسا: (و بمث الحارث بن ظالم ابته بتصید و یهوده بقتله فابی من اخضار ذمته... از توضیحی که در حاشیة متن بود. اصلاح گردید. ۲. عریض. ۳. سریح. ۴. عبدالله.